

سیاست خارجی دست‌نشانده و فروپاشی رژیم پهلوی واکاوی برداشت شاه از نقش ملی

سمیه حمیدی^۱

جواد شایسته راد^۲

چکیده

سیاست خارجی به فعالیت‌های برون‌مرزی یک دولت در ارتباط با سایر واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود. سیاست خارجی ایران با پایان جنگ جهانی دوم بر مبنای سیاست‌های متفقین تعیین و اجراء می‌شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، سیاست ناسیونالیسم مثبت در پرتو اتحاد و ائتلاف با آمریکا، مبنای سیاست خارجی حکومت پهلوی قرار گرفت. پس از کودتا، نقش شاه در عرصه سیاست ایران پررنگ‌تر شد؛ به گونه‌ای که او خود سکان سیاست خارجی را به دست گرفت. نوشتار حاضر می‌کوشد تا با اتکاء به نظریه هالستی و تحلیل سخنان و مکتوبات پهلوی دوم، برداشت او از نقش ملی و جایگاهش در جهت‌دهی سیاست خارجی ایران را نشان دهد. وی با برگزیدن استراتژی اتحاد و ائتلاف با آمریکا و در پیش گرفتن نقش ژاندارمی منطقه، سیاست خارجی وابسته و دست‌نشانده‌ای در جهت منافع این کشور اتخاذ نمود.

واژگان کلیدی:

رژیم پهلوی، شاه، سیاست خارجی، دست‌نشانده، فروپاشی، نقش ملی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۷/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۱۲

^۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند Somaye.hamidi@birjand.ac.ir

^۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه بیرجند j.shayeste@gmail.com

مقدمه

پایان جنگ جهانی دوم شروع فصل نوینی در تاریخ سیاسی ایران بود. فاتحان جنگ با انتخاب پهلوی دوم به جای پدر در صدد پیگیری منافع خود در ایران بودند و شاه جوان در مدت حکمرانی‌اش عامل قدرت‌های بزرگ در حفظ منابع و منافع آنها بود. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگرداندن شاه به صحنه سیاسی کشور توسط ایالات متحده فصل نوینی از سیاست خارجی ایران به نفع نظام بین‌الملل و هژمونی آمریکا ایجاد شد. در این دوران چرخش سیاست خارجی ایران متأثر از پیروزی جمهوری خواهان و یا دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود؛ به گونه‌ای که شاه مجری سیاست‌های ایالات متحده در منطقه بود.

جهت‌گیری سیاست خارجی هر کشور با توجه به اهداف آن واحد سیاسی شکل می‌گیرد. اهداف سیاسی کشورها نیز با مؤلفه‌های دیگری از جمله ایدئولوژی نظام سیاسی، قدرت ملی و موقعیت ژئوپلیتیکی آن ارتباط دارد؛ بنابراین می‌بایست جهت‌گیری و نقش ملی را روش‌هایی برای نیل به اهداف تلقی نمود. ضرورت‌های دست‌نشاندهی در سیاست خارجی پهلوی دوم ایجاد می‌کرد تا جهت‌گیری سیاست خارجی در چارچوب اتحاد و ائتلاف با غرب تنظیم گردد. نظام سیاسی پهلوی برای کسب، نگهداشت و افزایش قدرت بیش از پیش به دنبال نقش‌آفرینی منطقه‌ای با تکیه بر ایالات متحده بود. با توجه به پیوستگی‌های سیاست خارجی و امنیتی ایران و ایالات متحده زمینه برای ارائه دکترین نیکسون در سال ۱۹۶۹ م. فراهم شد.

در چارچوب دکترین نیکسون، ایران نقش ملی رهبر منطقه‌ای را ایفاء نمود و درآمدهای هنگفت حاصل از افزایش قیمت نفت و خرید تسلیحات گسترده از ایالات متحده موجب نوید دادن رؤیای امپراتوری ایران باستان و تمدن بزرگ از سوی شاه می‌شد. نظام اقتدارگرای ایران عصر پهلوی که شاه به‌عنوان شخص اول مملکت در رأس آن قرار داشت، جهتی جز تشدید تمرکزگرایی در حوزه‌های مختلف مملکت‌داری به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی نداشت. یکی از تصورات نادرست شاه از نقش خود، این بود که باید پادشاهی باشد که غربی‌ها و به خصوص آمریکا او را تأیید کنند. او به لحاظ روانی نیاز مستمری به تأیید غربی‌ها می‌دید و بارها به بازنگری وظایف خویش از دریچه انتظارات غربی‌ها پرداخت و همین امر سیاست خارجی ایران را در این دوران تحت تأثیر خود قرار می‌داد.

استفاده از چارچوب تحلیلی نظریه نقش سیاست خارجی و مفهوم برداشت از نقش ملی، چارچوب نظری مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. مفروض اساسی نظریه فوق این است که میان سیاست خارجی اتخاذشده از سوی یک دولت و برداشت‌های کنش‌گر از نقش ملی، نوعی هماهنگی وجود دارد. از این رو، در حوزه سیاست خارجی، تحولاتی که در هر یک از عناصر تعریف‌کننده نقش ملی یک بازیگر رخ می‌دهد، می‌تواند تحولات و کنش‌های سیاست خارجی را تبیین کند. مسأله نوشتار حاضر آن است که تأثیر نقش‌ها و هدف‌های ملی بر سیاست خارجی شاه و بر فروپاشی این رژیم چه بوده است؟ فرضیه نوشتار حاضر آن است که شاه با پذیرش هدف و نقش ملی پلیس منطقه به متحد استراتژیک آمریکا و حافظ منافع آن کشور در منطقه بدل شد؛ به گونه‌ای که سیاست خارجی دست‌نشانده او از جمله موارد مهم نقد انقلابیون نسبت به حکومت پهلوی بود.

چارچوب نظری

هالستی الگوی تحلیلی خود در زمینه سیاست خارجی را در دو حوزه نخست، الگوی سمت‌گیری و دوم، برداشت از نقش ملی ارائه می‌دهد که به ترتیب تشریح می‌شود. با بررسی ساختار قدرت، نفوذ و اعمال واحدهای سیاسی در نظام‌های بین‌المللی مختلف بدون در نظر گرفتن زمینه تاریخی، دست‌کم می‌توان سه سمت‌گیری اساسی را مشخص ساخت که عبارتند از: انزواگرایی، عدم‌تعهد، ایجاد ائتلاف و تشکیل اتحاد. برداشت از نقش، اشاره به ادراک کنش‌گر از جایگاه خود یعنی برداشت از نقش خود در مقابل دیگری دارد. در این مفهوم هم ادراک از نقش خود و هم انتظارات و برداشت از نقش دیگران سازنده برداشت کنش‌گر قلمداد می‌شود. از این رو، برداشت‌های نقش در میان کنش‌گران ذاتاً مناقشه‌انگیز است. چون نقش‌ها و اجرای آنها به طور نزدیکی با نقش‌های کنش‌گران دیگر ارتباط دارد (مشیرزاده و صلواتی‌طرقی، ۱۳۹۴: ۱۶۷-۱۶۶). جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی از یک‌سو ناشی از استراتژی سیاست خارجی آن کشور و از سوی دیگر منجر به شکل‌گیری نقش ملی خواهد شد. به این ترتیب، نقش ملی کشورها و واحدهای سیاسی به‌عنوان یکی از برون‌دادهای نظام سیاسی تلقی می‌شود. هرگونه تصمیم‌گیری، پذیرش تعهد، تأکید بر قواعد و ضوابط رفتاری خاص، وظایفی که کشورها در برابر سایر بازیگران می‌پذیرند و همچنین نوع رفتاری که در عرصه

دیپلماتیک بین واحدهای سیاسی برقرار می‌شود (متقی، ۱۳۷۸: ۱۹۸)، ناشی از نقش ملی کشورها است. بر این اساس هر کشوری متناسب با اهداف سیاسی و جهت‌گیری سیاست خارجی خود نقش‌های ملی متفاوتی را عهده‌دار می‌شود.

مطالعه هالستی در خصوص انواع نقش مبتنی بر تحلیل محتوای سخنرانی سیاست‌گذاران طراز اول ۷۱ کشور طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ م. آشکار ساخت که دست‌کم ۱۵ نوع نقش ملی وجود دارند که جزئی از سیاست خارجی دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. در ادامه ضمن معرفی این نقش‌ها، صرفاً آنهایی تشریح می‌شود که در برداشت از نقش ملی توسط شاه مشاهده می‌شود.

- رهبر منطقه

زمینه‌های مورد توجه در این مفهوم از نقش به مسئولیت‌های ویژه یا وظایفی مربوط می‌گردد که یک حکومت در ارتباط با دولت‌های هم‌منطقه‌اش برای خود قائل است.

- حافظ منطقه

این مفهوم از نقش، گرچه شاید متضمن مسئولیت‌های خاص رهبری در یک منطقه یا یک زمینه موضوعی باشد، اما بر حفاظت از مناطق مجاور تأکید دارد.

- دولت سرمشق

این نقش بر اهمیت افزایش حیثیت و کسب نفوذ در نظام بین‌المللی از راه تعقیب خط‌مشی‌های داخلی خاص تأکید دارد.

- دولت مستقل فعال

در این مفهوم از نقش، بر ضرورت افزایش درگیری از طریق برقراری روابط دیپلماتیک با بیشترین تعداد ممکن از دولت‌ها و گاه درگیر شدن به‌عنوان میانجی در اختلافات بلوک‌ها، تأکید است.

– متحد وفادار

بر اساس مفهوم نقش متحد وفادار است که سیاست‌گذاران اعلام می‌کنند با تمام وسایل ممکن از برادران متحدشان پشتیبانی خواهند کرد. این سیاست‌گذاران آن قدر که در مورد به نمایش گذاشتن تعهدات‌شان برای کمک به دیگران علاقه نشان می‌دهند، به دریافت کمک توجه ندارند.

نقش‌های ملی دیگر در نظریه هالستی عبارتند از: عامل ضد امپریالیست، حامی جنبش‌های رهایی‌بخش، عامل ضد صهیونیسم، نقش ملی مدافع اسلام، مدافع اعتقادی خاص، دولت میانجی و پیونددهنده، دولت مستقل، همیار در ایجاد نظام فرعی منطقه‌ای، سنگر انقلاب (رهایی‌بخش) (هالستی، ۱۳۷۶: ۲۰۸).

ماهیت سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم

ایران به دلایل متعددی از جمله موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی و واقع‌شدن آن در مسیر ارتباطی شرق و غرب از دیرباز به کانون توجه قدرت‌های استعماری تبدیل شده بود. آنچه ایران را در اواسط قرن بیستم مطرح و برجسته می‌ساخت، قرار گرفتن کشور در منطقه حیاتی خاورمیانه و خلیج‌فارس و مهمتر از همه، داشتن منابع زیرزمینی نفت و گاز بود. چنان‌که این عوامل باعث رقابت قدرت‌های غربی و شرقی و برانگیخته‌شدن مطامع آنان برای تسلط بر این کشور بود. بررسی سیاست خارجی و روابط خارجی ایران در این دوران را باید با توجه به سنخ و ماهیت تکثرطلبانه و نفوذی نظام بین‌الملل سال‌های پس از جنگ تحلیل کرد. به دلیل اینکه ایران در عصر رقابت دو ابرقدرت نظامی سال‌های پس از جنگ جایگاه ویژه‌ای به دست آورده بود، کشورهای غربی در محاسبات استراتژیک خود، به ایران نقش فعالی در جهت مقابله و مهار کمونیسم در حاشیه جنوبی شوروی داده بودند. چنین نقشی هماهنگ با سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکا تنها عامل عمده در تبیین سیاست خارجی مخصوصاً در ۱۵ سال آخر سلطنت شاه بود.

ازغندی جهت‌گیری سیاست خارجی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش. را بر اساس ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد. به باور او در این زمان دولت ایران در صدد بود تا اهداف و منافع ملی خود را با تأکید بر ضرورت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ تنظیم نماید. ماهیت رژیم ایران و ساخت دولت در دهه اول حکومت شاه بیانگر چنین ضرورت‌هایی بود

(ازغندی، ۱۳۸۷: ۲۹-۱۷). هوشنگ مهدوی نیز در باره سیاست خارجی پهلوی دوم معتقد است که در سال‌های نخست سلطنت (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش.) سیاست خارجی مشخصی نداشت. علت آن هم اشغال ایران توسط متفقین بود؛ لذا دولت‌هایی که در ایران حکومت را در دست داشتند، همه دست‌نشانده بودند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۵: ۷). شاه در کتاب *مأموریت برای وطنم* می‌نویسد: «طی اشغال ایران، عملاً زمام امور در دست انگلیس و روسیه بود و کاری از ما ساخته نبود» (پهلوی، [بی‌تا]: ۱۵۱)؛ این گفته نشان‌تأیید جهت‌گیری سیاست خارجی از قدرت‌های بزرگ بود.

پویش سیاست و مناسبات خارجی ایران در مدت زمان ۳۷ سال سلطنت شاه تحولاتی را طی کرد که می‌توان آن را به چهار دوره تقسیم کرد. هر دوره به‌رغم اینکه استمرار و تداوم دوره قبلی است، دارای ویژگی‌های نظری و کاربردی خاص خود است. در دوره اول، سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۲۰ ش. حکومت ایران قبل از بیرون رفتن نیروهای روس و انگلستان نمی‌توانست سیاستی مستقل از نیازها و خواسته‌های این دو کشور اتخاذ نماید. همچنین در سال‌های پس از جنگ تا سال ۱۳۳۰ ش. به خاطر ادامه تشنج در نظام بین‌الملل و بی‌ثباتی سیاسی در داخل، ایران نمی‌توانست سیاست خارجی مشخص، مدون و پایداری داشته باشد. در سال‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت، سیاست موازنه منفی به‌عنوان اولین نظریه مستقل در سیاست خارجی ایران مطرح شد. مرحله سوم که سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. تا روی کار آمدن امیرعباس هویدا را در برمی‌گیرد، پهلوی دوم در مقابله با موازنه منفی، سیاست ناسیونالیسم مثبت را مطرح ساخت. در این دوره زمینه‌های اولیه نزدیکی ایران با آمریکا فراهم شد. نمود عملی این نزدیکی را می‌توان عضویت ایران در پیمان بغداد- سنتو، عقد قرارداد نفتی کنسرسیوم و قرارداد نظامی دوجانبه ایران و آمریکا ملاحظه کرد. بالاخره در مرحله آخر، دوران حدود ۱۲ ساله نخست‌وزیری امیرعباس هویدا، در مرحله تکامل یافته دست‌نشانده‌گی، سیاست مستقل ملی به اجراء گذارده شد. در این سال‌ها ایران با عادی‌سازی روابط با شوروی و کشورهای اروپای شرقی به گسترش روابط خود با این کشورها همت گماشت (ازغندی، ۱۳۸۷: ۱۰). ایران هم‌زمان با بر عهده گرفتن نقش ژاندارمی منطقه، تلاش گسترده‌ای را انجام داد که امنیت منطقه را به نفع خود و بلوک غرب حفظ نماید.

چرخش در سیاست خارجی ایران؛ استقرار سیاست خارجی دست‌نشانده

جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد را نیز باید بر اساس ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی مورد توجه قرار داد. دولت ایران در صدد بود تا اهداف و منافع ملی خود را با تأکید بر ضرورت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی آمریکا تنظیم نماید. ماهیت رژیم ایران و ساخت دولت بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیان‌کننده چنین ضرورت‌هایی بود. کودتا نماد رفتاری آمریکا برای نابودسازی جهت‌گیری عدم‌تعهد یا موازنه منفی در سیاست خارجی ایران بود (متقی، ۱۳۷۸: ۱۸۴). پس از به قدرت رسیدن جمهوری خواهان به رهبری آیزنهاور در آمریکا، رفتار سیاسی این کشور را ترس از کمونیسم جهت می‌داد.

بر اساس چنین تصویری، مقامات آمریکا بر مبنای ضرورت‌های نظام دوقطبی تلاش کردند حکومتی را به قدرت برسانند که دارای پیوندهای مؤثر و همه‌جانبه‌ای با آمریکا و هم‌پیمانان آن در منطقه و جهان باشد. در نتیجه با تلاش‌های آمریکا و سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان، کودتای ۲۸ مرداد انجام شد و سمت‌گیری سیاست خارجی ایران به نفع آمریکا چرخش یافت. بعد از کودتا چرخش آشکار سیاست خارجی از موازنه منفی به سوی وابستگی تغییر کرد و باعث ورود و تثبیت حضور بیگانگان در کشور شد. از دیگر ویژگی‌های سیاست خارجی ایران بعد از کودتا این است که سیاست خارجی به‌گونه‌ای انحصاری در دست شاه قرار گرفت و او در راستای اهداف آمریکا عمل کرد. به طور کلی کودتای ۲۸ مرداد و شکل‌گیری دولت دست‌نشانده را باید عمده‌ترین دلیل تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران قلمداد کرد. هوشنگ مهدوی دورنمای کلی سیاست خارجی ایران بعد از کودتا را این‌گونه توصیف می‌کند:

«به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی را به دست گرفت، هر چند طی ده سال آینده، دیپلماسی ایران تحت نظارت مشترک آمریکا و انگلیس قرار داشت. کودتای نظامی با نقشه انگلیسی‌ها و به دست آمریکایی‌ها انجام گرفت و حکومت زاهدی دست‌نشانده واشینگتن بود. شاه سیاست موازنه منفی را کنار گذاشت و برای حفظ موجودیت خود، ایران را وارد پیمان نظامی بغداد کرد. روی هم‌رفته در دهه ۱۳۴۲-۱۳۳۲ش. تمام هم‌وغم رژیم مصروف تحکیم موقعیت خود و سرکوب مخالفان بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۲۱-۲۱۹).

ایران و بلوک غرب؛ از همکاری آمریکا و انگلیس تا جایگزینی آمریکا در ایران

بعد از کودتا، آمریکا به عنوان قدرت برتر، جایگاه بریتانیا را در ایران به خود اختصاص داد و به دنبال آن، پیوندهای چندگانه اقتصادی، سیاسی و نظامی میان ایران و آمریکا برقرار گردید (فوران، ۱۳۹۲: ۵۲۸). شاه اندکی پس از کودتا در حضور نمایندگان مجلس شورای ملی در یکم تیر ۱۳۳۳ش. برای کسب مشروعیت بیشتر و ترمیم وجهه ملی خود به طرح نظریه ناسیونالیسم مثبت پرداخت (پهلوی، ۱۳۳۳: ۱۴۶). در این راستا سیاست‌های آمریکا به عنوان رهبر کشورهای بلوک غرب، همواره در شمار یک متغیر مستقل بر سیاست خارجی ایران تأثیر داشت. رویکرد نظامی ایران، سیاست‌های اقتصادی، روابط خارجی و معاهدات و حتی انتخاب نخست‌وزیر در داخل کشور متأثر از سیاست‌های آمریکا در مورد ایران بود و ایالات متحده در قبال کمک‌ها و وام‌هایی که به ایران پرداخت می‌کرد، سران کشور را وادار می‌نمود تا مطابق خواست آمریکا عمل نمایند.

تأثیر سیاست‌های آمریکا بر سیاست خارجی ایران

در پی پیروزی ریچارد نیکسون و نیز اعلام خروج انگلستان از خلیج فارس، فرصتی برای پهلوی دوم پیش آمد تا به ظاهر، روابط فرادستی و فرودستی ایالات متحده و ایران را تغییر دهد. در این دوره بر اساس دکترین نیکسون - کیسینجر، نقش شاه از یک رهبر ملی به رهبر منطقه و مستقل بین‌المللی تبدیل شد و چرخشی آشکار در سیاست خارجی ایران شکل گرفت که بر مبنای آن مسئولیت دفاع از منافع آمریکا در خلیج فارس را می‌توان در این چرخش سیاست خارجی به وضوح دید.

دولت ایالات متحده در پرتو دکترین نیکسون از ایران به عنوان قدرت درجه اول خلیج فارس پس از خروج انگلیس و پر کردن خلأ به وجود آمده در سال ۱۳۵۰ش. استقبال کرد (الوندی، ۱۳۹۵: ۱۵). سیاست خارجی ایران در دهه پنجاه شمسی که استمرار همان سیاست سال‌های قبل با عنوان سیاست مستقل ملی محسوب می‌شد؛ در درجه اول معلول هژمونی و منافع نظام بین‌الملل و در درجه دوم ناشی از امور داخلی ایران بود. در این دهه بر اساس دکترین نیکسون، نقش ملی و همچنین تعهدات سیاست خارجی ایران به گونه قابل توجهی افزایش یافت و تبدیل به قدرت منطقه‌ای شد (دانشور و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۰-۴۹)؛ بنابراین، نیکسون در ۳۱ تیر ۱۳۴۸ در سفرش به فیلیپین، در جزیره گوام در برابر سران نظامی و روزنامه‌نگاران آمریکایی عقایدش را

در باره اوضاع جهان و سیاست آینده ایالات‌متحده تشریح کرد که به دکتربین نیکسون مشهور شد. او گفت:

«گمان می‌کنم وقت آن رسیده باشد که ایالات‌متحده در زمینه مناسباتش با کشورهای آسیایی به دو نکته تکیه کند: اولاً ما به همه تعهدات قراردادی خود احترام خواهیم گذاشت. ثانیاً تا جایی که مربوط به مسائل دفاع نظامی باشد، صرف‌نظر از تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلماً منجر به توسل به سلاح هسته‌ای خواهیم شد، دولت آمریکا ملل آسیایی را تشویق می‌کند که مسائل امنیت داخلی و دفاعی را بین خودشان حل‌وفصل کنند و انتظار دارد خودشان مسئولیت را برعهده بگیرند» (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۷۳-۱۷۲).

نیکسون در مقاله خود در مهرماه ۱۳۴۶ در Foreign Affairs نوشت:

اگر بخواهیم از جنگ جهانی دیگری پیشگیری کنیم، باید برای جلوگیری از رویارویی قدرت‌های اتمی دست به هر اقدامی بزنیم که لازم باشد. برای دستیابی به این مهم، اهمیت دارد که شمار مواردی را که قدرت‌های بزرگ باید تصمیم بگیرند نیروهای خود را درگیر کنند یا نه، کاهش دهیم. این گزینه‌ها قابل حذف نیست، ولی با بسط پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای می‌توانیم از شمار آنها بکاهیم. در این حالت، کشورها بین خود متعهد می‌شوند از بروز تجاوز در منطقه‌های خود جلوگیری کنند (ریچارد نیکسون، مجله فارن افایرز- آسیا پس از ویتنام، ۱ اکتبر ۱۹۶۷: ۱۲۵-۱۱۳).

هم‌زمان با اعلام دکتربین نیکسون، شاه به منظور تطبیق دادن سیاست خود در خلیج فارس با آن اظهار داشت: شوروی دیگر خطر اصلی و تهدید فوری برای کشورهای خاورمیانه به شمار نمی‌رود، بلکه خطر فوری نیروهای رادیکال و حکومت‌های افراطی منطقه هستند که ایران با تقویت نیروی نظامی خود باید از پس آنها برآید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۴۰۱). این دکتربین به تقویت نقش ایران در منطقه انجامید.

سمت‌گیری اتحاد و ائتلاف در سیاست خارجی پهلوی دوم

با توجه به مطالب یادشده در حوزه سمت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی، نگارنده می‌کوشد تا از زاویه نقش ملی، سیاست خارجی پهلوی دوم را بر مبنای مدل هالستی نشان دهد.

هالستی سه سمت‌گیری اتحاد و ائتلاف، عدم تعهد و انزواگرایی را برمی‌شمرد. سیاست خارجی ایران در این دوره، بر اساس سمت‌گیری مبتنی بر اتحاد با غرب شکل گرفت.

از همین رو، نماینده خبرگزاری انگلیسی رویترز در مصاحبه‌ای در ۲۴ شهریور ۱۳۲۴/۱۵ سپتامبر ۱۹۴۵ در باره سیاست خارجی ایران اظهار می‌دارد: «اساس سیاست خارجی، تشدید روابط دوستانه با دول بزرگ یعنی اتحاد جماهیر شوروی، بریتانیای کبیر و فرانسه و چین و آمریکا است. در اینجا باید، بی‌آنکه در احساسات ملی خود افراط کنم، بگویم که توسعه و نگهداری این روابط فقط با وجود ایران نیرومند و مستقلى که استقلالش در اجلاس تهران به وسیله اعلامیه مشهوری با امضای مرحوم روزولت و مارشال استالین و مستر چرچیل تضمین شده امکان‌پذیر خواهد بود» (شمیم، ۱۳۴۶: ۱۶۳). در همین زمینه، شاه پس از کودتا اساس سیاست خارجی خود را ناسیونالیسم مثبت اعلام نمود: «با تحول اساسی که با قیام ملی ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ شاهنشاهی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران روی داد، سیاست ما به جای موازنه منفی که تا آغاز عصر پهلوی سیاست جاری کشور بود، بر پایه ناسیونالیسم مثبت قرار گرفت. مفهوم این سیاست ناسیونالیسم مثبت اتخاذ رویه‌ای بود که به جای گوشه‌گیری و انزواطلبی امکان همکاری وسیع با همه کشورها را در کنار حفظ حاکمیت و حقوق ملی به ما بدهد» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۲۳۴-۲۳۳).

همان‌گونه که از سخنان پهلوی دوم برمی‌آید، با پایان یافتن جنگ دوم جهانی و شروع نظمی نوین در عرصه روابط بین‌الملل که بازیگران بزرگ در آن نقش به‌سزایی دارند؛ شاه جهت حفظ پایه‌های سلطنت در صدد کسب حمایت قدرت‌های بزرگ بود. تحکیم روابط و عقد قراردادهای بین‌المللی و همچنین نزدیکی به قدرت‌های هژمون نشان‌دهنده سمت‌گیری استراتژی اتحاد و ایجاد ائتلاف است. رژیم پهلوی دوم بر اساس ماهیت، هویت، اصول، منافع، اهداف، تصور و تلقی خود از نظام بین‌الملل، راهبرد و جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف با بازیگران نظام بین‌الملل را اتخاذ کرد. از همین رو بعد از کودتا، محمدرضا که بازگشت خود را به قدرت مدیون آمریکا می‌دانست، سیاستی خاص و دوستانه در قبال آن کشور در پیش گرفت. این سیاست که از طرف بیشتر پژوهشگران، سیاست اتحاد و ائتلاف یا دست‌نشاندهی با ایالات متحده آمریکا نام گرفت، در تمام طول دوره سلطنت پهلوی دوم بر سیاست خارجی ایران حاکم بود.

از غندی معتقد است که در واقع محمدرضا همراه با سیاست‌گذاران و مجریان سیاست خارجی ایران معتقد بودند که بدون داشتن محتوای قابل‌اعتماد و هم‌رأی در مسائل و علائق

دوجانبه و چندجانبه نمی‌توان به‌تنهایی در دو حوزه داخلی و خارجی یعنی تحقق منافع، اهداف ملی و مقابله با تهدیدات خارجی برآمد. به عبارت دیگر ضرورت نظام دوقطبی و رقابت‌های ایدئولوژیک دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، زمینه سیاسی لازم را برای طرح جهت‌گیری جدید فراهم آورده بود و ایران را به پیروی از سیاست ناسیونالیسم مثبت یعنی اتحاد و ائتلاف با ایالات‌متحده آمریکا سوق داد. از نظر کارگزاران حکومتی، جهان غرب به طور عام و ایالات‌متحده آمریکا به طور خاص، دوستان و هم‌پیمانان قابل‌اعتماد و شایسته‌ای بودند که می‌توانستند اسباب و لوازم تبدیل ایران به پنجمین قدرت بزرگ صنعتی - نظامی جهان را فراهم آورند؛ در حالی که بلوک شرق به رهبری اتحاد شوروی و با عضویت دولت‌های اقماری اروپای شرقی به‌هیچ‌وجه برآورنده چنان اعتمادی نبودند (ازغندی، ۱۳۹۱: ۴۶). از این رو ناسیونالیسم مثبت شاه بیشتر در جهت برقراری ائتلاف با غرب بود. به طور کلی از نظر پهلوی دوم، سیاست خارجی بر اساس ناسیونالیسم مثبت مبتنی بر سه اصل اساسی است: ۱- در درجه اول تأمین صلح و ثبات بین‌المللی که با پیوستن به سازمان ملل متحد و پیروی از مواد ۵۱ و ۵۲ منشور سازمان ملل قابل حصول است؛ ۲- مشارکت همه‌جانبه در برنامه‌های تأمین امنیت جمعی در تمام زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قبول کمک‌های فنی و اقتصادی از منابع خارجی برای افزایش توانمندی اقتصادی، مالی و فنی کشور؛ ۳- استحکام بخشیدن سازمان دفاعی ایران با جدیت خستگی‌ناپذیر و با هدف کمک به دوستان در رعایت و احترام به پیمان‌های امنیت جمعی، حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و تأمین امنیت داخلی آن بود. شاه با توجه به تجربه ناموفق اعلام بی‌طرفی در دو جنگ جهانی و وضعیت ویژه و سوق‌الجیشی کشور، سیاست ناسیونالیسم مثبت را منطقی‌ترین و همسازترین جهت‌گیری سیاست خارجی ایران تلقی کرد:

«سیاست ناسیونالیسم عبارت است از علاقه و حمایت از منافع ملی یا اتحاد و

استقلال ملی. ما تنها از نظر اصول مبهم و به خاطر اینکه با کسی متحد باشیم وارد عقد اتحاد نمی‌شویم، بلکه منظور ما از هر اتحادی تأمین منافع آشکار ماست. ما دوستی هر کشوری را می‌پذیریم و حاضریم از تجارب علمی و فنی آن کشور استفاده کنیم، به شرط آنکه چنین دوستی به منافع یا استقلال ما لطمه وارد نسازد و این رویه به ما آزادی عمل می‌دهد» (ازغندی، ۱۳۸۷: ۴۲).

شاه ناسیونالیسم مثبت را به جهت اینکه «خلاقانه است و با حسن سلوک همراه» است، مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است: «ناسیونالیسم مثبت مفهوم گوشه‌گیری ندارد، بلکه معنای آن این است که بدون توجه به امیال و سیاست‌های کشورهای دیگر هر قراردادی که به نفع کشور باشد، منعقد سازیم و از تهدیدات کسانی که می‌خواهند برای ما رفیق انتخاب کنند، نهراسیم» (همان).

در تلقی وی، سیاست خارجی باید مبتنی بر پیگیری منافع ملی و در برقراری رابطه با جهان پیش رود. همکاری متقابل ایران با ایالات متحده آمریکا به طور تدریجی به نفوذ گسترده این کشور در امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منجر شد. تحکیم ساختار وابستگی ایران به ایالات متحده و آسیب‌پذیری سیاسی و اجتماعی در برابر این کشور باعث شده بود که رژیم ایران در انتخاب خط‌مشی‌های خود در زمینه مسائل داخلی و سیاست خارجی، به گرایش‌های طرفدار غرب و عمدتاً طرفدار آمریکا محدود شود. لذا رژیم ایران هدف‌های توسعه ملی و سیاست خارجی خود را به طور رسمی و غیررسمی در پیوند با منافع غرب قرار داد که رابطه وابستگی به ایالات متحده را تضمین می‌کرد. در این رابطه واشنگتن نقش قدرت حامی را ایفاء می‌کرد و ضمن حفظ رژیم شاه، بر سمت‌گیری و محتوای سیاست‌های آن در جهت تأمین منافع منطقه‌ای و بین‌المللی غرب تأثیر می‌گذاشت. ایران تا حدود زیادی نقش یک متحد وابسته را ایفاء می‌کرد که بیش از پیش آماده تمکین در مقابل فرمان‌های آمریکا بود.

برداشت از نقش ملی در سخنان و مکتوبات محمدرضا پهلوی

- دولت سرمشق

از دیدگاه پهلوی دوم توسعه و پیشرفت مخصوصاً در دهه چهل شمسی با توجه به انقلاب سفید، کشور را به‌عنوان یک الگوی حکومتی نمونه برای دیگر کشورها قرار خواهد داد. با اقداماتی که او در حوزه توسعه داخلی انجام داد، این‌گونه نوید می‌داد که ایران با انجام این اقدامات در سال‌های نه‌چندان دور به یکی از پیشرفته‌ترین کشورها تبدیل خواهد شد و حتی قدرت‌های بزرگ را به الگوبرداری از اقدامات و اصلاحاتش در ایران دعوت می‌کرد.

سیاست خارجی شاه با حذف نهضت ملی- مذهبی از صحنه سیاسی کشور به نوعی بلندپروازانه در راستای همسویی با سیاست خارجی بلوک غرب و به‌ویژه آمریکا تعریف می‌شد. همچنین شاه برنامه‌های عمرانی کشور را با استفاده از الگوی توسعه غربی پیش می‌برد که سیاست خارجی وابسته و دولت دست‌نشانده مصداق این خودشیفتگی شاه به رهبران ایالات‌متحده آمریکا بود.

- نقش ملی رهبر منطقه

از سایر نقش‌هایی که شاه در زمان حکومت خود پذیرای ایفای آن می‌شود، نقش رهبر منطقه است. به نظر می‌رسد این نقش متأثر از عامل افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی و همچنین حمایت آمریکا از شاه در نظام بین‌الملل در برابر بلوک شرق باشد. شاه در مصاحبه با سلیم اللوزی سردبیر روزنامه الحوادث لبنان، در آذر ۱۳۵۲ تصریح نمود: «آماده هستیم به هر کس که نیازمند باشد کمک کنیم» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۹/۴: ۱۰). همچنین وی در مصاحبه با روزنامه دیلی گراف در همان سال گفت: «هر دولتی که در خلیج‌فارس کمک بخواهد ما حاضر به همکاری با آن هستیم» (همان، ۱۳۵۲/۱۱/۲: ۱). او همچنین بیان داشت که «روزی را می‌بینم که ملت ایران با سوابق ممتد علمی خود در امتزاج و تلفیق تمدن شرق و غرب و متأثر کهن و نوین بتواند مقام رهبری را در جهان احراز کند» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۲۹). به باور محمدرضا «واقعیت تاریخ گواهی می‌دهد که اندیشه و تمدن ایرانی تقریباً هرگز با خودخواهی سروکار نداشته و بر خلاف بسیاری از دیگر تمدن‌های جهان، خود را در درون مرزهای جغرافیایی یا نژادی و یا مذهبی زندانی نکرده است» (همان: ۲۶۳). او خواستار مداخله کشورها در مدیریت جهانی بود: «اکنون دیگر مسائل جهانی را به صورت محدود و در میان چند قدرت بزرگ سیاسی نمی‌توان حل کرد، بلکه در حل هر یک از این مسائل، کوچک‌ترین کشور و ملت جهان همان حق اظهارنظری را دارد که به بزرگ‌ترین کشورهای دنیا داده شده است» (نطق شاه در کنگره ملی آرژانتین، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۴). شاه در این زمینه می‌گوید: «کشور ما به صورت یکی از قدرت‌های مؤثر صحنه بین‌المللی درآمده است که دیگر هیچ کس نمی‌تواند نقش آن را نادیده بگیرد. این موقعیت جهانی، طبعاً مسئولیت‌های جهانی نیز برای ما به همراه آورده است» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۴). از نگاه وی جایگاه منطقه‌ای ایران، همراه با مسئولیت‌های جهانی آن خواهد بود: «سه

سال پیش ما از حدود دفاع خلیج فارس تخیلمان تجاوز نمی کرد. ولی امروز نه تنها به بحر عمان و به سواحل ایران تا گواتر اجباراً توجه داریم؛ بلکه چون آب های دریای عمان به سایر آب ها و اقیانوس ها متصل است و از آنجا که روی آب مرز نکشیده اند، این است که مسئولیت ما به کلی دگرگون شده و به قسمت هایی از مملکت باید توجه کنیم که سابقاً فکر آن را نمی کردیم و جبهه هایی برای ما باز شده که در سابق نبود» (نطق شاه در نخستین جلسه برنامه عمرانی پنجم در تخت جمشید، ۱۵ آبان ۱۳۵۱).

شاه در مراسم پایانی چهارمین دوره تحصیلی دانشکده ستاد نیروهای مسلح اظهار داشت:

«اهمیت ایران طوری است که ما چه بخواهیم چه نخواهیم مسئولیت های منطقه ای و حتی بین المللی، کم کم به عهده ما محول خواهد شد» (مجله ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴/۷/۷: ۵). از همین رو می گوید: «مسئولان حکومت در کشورهای مختلف جهان، امروزه نه تنها مسئول امور خاص مملکت خود هستند؛ بلکه موظف اند در عین حال با دیدی جهانی بدین وظایف و مسئولیت ها نگاه کنند» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۱۹۶). شاه ضمن سفری که در آذر ۱۳۵۶ به عمان کرد، پس از بازدید از نیروهای ایرانی گفت: «هرگاه عمان دیگر احتیاج به حضور نیروهای ما در خاک خود نبیند، این نیروها احضار خواهند شد و در صورت تقاضای کمک از هر کشور آزاد خلیج فارس، ایران از امنیت آن کشور دفاع خواهد کرد» (همان، ۴۲۹). به باور او «ما هرگز مستعمره نبوده و پیوسته آقای داشتیم» (از مصاحبه مطبوعاتی شاه با روزنامه نگاران ایران - ۳ تیر ۱۳۳۸).

در بیان نقش منطقه ای ایران طی سال های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش. باید عوامل و مؤلفه های متفاوتی را دخیل دانست. این مؤلفه ها در شکل گیری نقش ملی رهبر منطقه ای کاملاً مؤثر بود. بر این اساس، رهبر منطقه ای باید جلوه هایی از اقتدار منطقه ای، شرایط جغرافیایی مناسب، احساس تعلق به یک منطقه، فرهنگ و سنت های سیاسی-ایدئولوژیک مشترک با دولت های منطقه و همچنین موقعیت سنتی برتر در منطقه را دارا باشد. نقش ملی رهبر منطقه ای صرفاً بعد از شکل گیری دکترین نیکسون پدیدار شد. برخی از مؤلفه هایی که ایران برای تحقق نقش رهبر منطقه ای لازم داشت، قبل از مشارکت همکاری جویانه ایران با

ایالات متحده فراهم آمده بود. در این دوران ضرورت‌های بین‌المللی و مؤلفه‌های ژئواستراتژیک آمریکا ایجاب می‌کرد تا ایران از موقعیت نظامی و تأثیرگذاری مطلوب و فراگیرتری در منطقه برخوردار شود. برنامه کمک‌های نظامی آمریکا به ایران در شکل‌گیری شرایط جدید، مؤثر و تعیین‌کننده بود (متقی، ۱۳۷۸: ۲۰۰-۱۹۹). در ایفای نقش رهبر منطقه‌ای، رژیم شاه در اواخر دهه ۱۹۶۰ م. و اوایل دهه ۱۹۷۰ م. پیوندهای ساختاری خود با آمریکا را افزایش داد (همان: ۲۰۳). بر این اساس می‌توان تداوم روابط سیاسی و امنیتی رژیم شاه با آمریکا را به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های تحقق نقش رهبر منطقه‌ای تلقی نمود.

پس از صعود قیمت نفت و عزیمت نیروهای نظامی بریتانیا از خلیج فارس، شاه ایران را هر چه بیشتر در درگیری‌های منطقه‌ای از قبیل ماجراهای ظفار و شاخ آفریقا درگیر ساخت. بسیاری از ایرانیان این اقدام‌ها را چون نمونه‌های دیگری از همراهی ایران با امپریالیسم آمریکا می‌نگریستند (گازپورسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۷). همچنین شاه در مصاحبه با آرنولد دوبرچگویو سردبیر مجله نیوزویک، اشتیاق خود را برای پذیرش و اجرای نقش ژاندارمی منطقه این‌گونه نشان می‌دهد: «من در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۹ م. در این رابطه فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که آمریکا نمی‌تواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱ م. با خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس خلأ پدیدار شد. آمریکایی‌ها نیز برای اجرای نقش ژاندارم بی‌میل بودند، دیگر ما چاره‌ای نداشتیم» (واسیلیف، ۱۳۵۸: ۱۴۴).

آموزه نیکسون-کیسینجر در سیاست خارجی آمریکا، این امکان را فراهم کرد تا بازیگر دست‌نشانده بتواند در محیط بین‌المللی با وابستگی به یک ابرقدرت، منافع قابل‌توجهی را به دست آورد. در این معادله قدرت، ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه، از سویی با کاهش هزینه‌های امنیتی آمریکا به ثبات ساختار بین‌المللی کمک می‌کرد. از سوی دیگر، افزایش ناامنی و سرکوب داخلی، میدان عمل کارگزار انقلابی را گسترش می‌داد (خلیلی و صلواتی طرقی، ۱۳۸۹: ۷۶). در واقع با دکتترین دو ستونی آمریکا، فضای نقش‌آفرینی شاه در منطقه بیشتر شد. ایران در این دوره به عامل اجرای سیاست‌های آمریکا در منطقه تبدیل شده بود. لشکرکشی به ظفار، اعزام هیئت نظامی به ویتنام جنوبی، مداخله در شاخ آفریقا و اعطای کمک مالی به بسیاری از کشورها به دستور واشینگتن انجام می‌گرفت و هیچ نفعی عاید ایران

نمی‌کرد. بنا بر نظر روزنامه لوموند، شاه ایران از پشتیبانی قدرت‌های خارجی بیشتر برخوردار بود تا ملت خودش (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۸). ایران در حوزه‌ای از جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان نقش پلیس منطقه را عهده‌دار شد که نیروهای انگلیسی در حال خروج از آن بودند؛ بنابراین ایران می‌بایست خلأ قدرت را در منطقه‌ای که بیشترین نفت نظام سرمایه‌داری را تأمین می‌کرد، تا حدودی پر نماید. اتخاذ سیاست تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی که به بهبود مناسبات سیاسی آنها انجامید و آغاز زمامداری نیکسون در سال ۱۳۴۸ ش. ۱۹۶۹ م. نقطه عطفی در روابط آمریکا و ایران به شمار می‌رود (دانشور و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۰) که به نقش‌آفرینی بیشتر شاه در منطقه انجامید. سیاست خارجی دولت ایران در دهه ۱۹۷۰-۱۹۶۰ م. بازتاب اولویت‌های شاه و نه منافع جامعه بود. البته سیاست خارجی ایران را عوامل سیاسی بین‌المللی گوناگونی به‌ویژه فعالیت ابرقدرت‌ها در منطقه و تغییر سیاست‌های خارجی عوامل منطقه‌ای از قبیل عراق، عربستان سعودی، اسرائیل و مصر شکل می‌دادند و مقید می‌کردند. (گازیورسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۶).

شاه رؤیای تبدیل ایران به یکی از پنج قدرت نظامی متعارف جهان را در سر می‌پروراند. واشینگتن نیز با سپردن وظیفه ژاندارمی خلیج‌فارس به رژیم او تا حدی سوداهای وی را پررنگ‌تر می‌کرد؛ اما از دید بسیاری از ایرانیان، این نقش رژیم شاه به‌عنوان نماینده و نایب آمریکا، نشانه خوش‌خدمتی کامل او به ایالات‌متحده و از دست رفتن استقلال کشور بود (رمضانی، ۱۳۹۴: ۵۸). همین امر ضرورت خرید تجهیزات نظامی و وابستگی بیشتر ایران به آمریکا را فراهم ساخت. در این سال‌ها شاه ایمان زیادی به قدرت نظامی خود داشت و معتقد بود که «شما نمی‌توانید به متحدین خود در این منطقه اطمینان کامل داشته باشید، قبل از هر چیز باید به خود متکی باشید» (روزنامه انگلیسی ساندی میرور ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۶ م.). از همین رو می‌گفت: «هر روز مدرکی دال بر این می‌بینید که کشوری که آمادگی دفاع ندارد، مثل یک مرغابی مرده گوشه‌ای می‌افتد» (مجله نیوزویک، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴ م.). او قدرت نظامی بالا را لازمه تأمین منافع ملی می‌دانست. از این رو بخش اعظمی از درآمد نفتی کشور را صرف این امر کرد.

وی در توجیه سیاست‌های نظامی‌اش، داشتن قدرت نظامی را بر صنعت و اقتصاد مقدم دانسته و می‌گفت: «داشتن صنعت و اقتصاد پیشرفته برای کشوری که در برابر تهدید

خارجی از پای درآمد چه ارزشی دارد؟» او توسعه اقتصادی را قبل از تقویت نظامی بی‌فایده می‌دانست و در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند که در شماره اول مارس ۱۹۷۶ منتشر شد، به صراحت گفت: برای ایران «قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی معنی ندارد» (شوکران، ۱۳۷۱: ۲۲۳). وی این تلاش‌ها را حتی به قیمت گرسنگی مردم توجیه می‌کرد، به نحوی که به سفیر آمریکا گفت: «من بودجه دفاعی مملکت را تأمین می‌کنم، حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد» (علم، ۱۳۷۱: ۲۱۴).

- نقش ملی حافظ منطقه

اقدام قاطع شاه در سرکوب شورشیان ظفار به‌عنوان یکی از مشخص‌ترین نمونه‌های اجرای آموزه نیکسون - کیسینجر، کمک به کردهای عراقی، مداخله در یمن جنوبی و تلاش برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم عربی و نفوذ شوروی در منطقه، از پیامدهای ژاندارمی ایران در منطقه به شمار می‌رفتند. تا آنجا که شاه در سال ۱۳۵۳ ش. پیشنهاد ایجاد یک نظام امنیتی را در منطقه خاورمیانه علیه رژیم‌های خرابکار اعلام کرد. منظور از رژیم‌های خرابکار، رژیم‌هایی بودند که در زیر چتر حمایتی اتحاد شوروی به سر می‌بردند و عراق، یمن جنوبی و سومالی از جمله آنها به شمار می‌رفتند (خلیلی و صلواتی طرقي، ۱۳۸۹: ۹۳).

مارگارت لاینگ در کتاب "مصاحبه با شاه" می‌نویسد: از شاه پرسیدم: «به عقیده شما، آیا هرگز این امکان یا این احتمال پیش خواهد آمد که ایران از نیروی تسلیحاتی عظیمی که در منطقه دارد (بزرگ‌ترین بعد از شوروی) برای مقاصد تهاجمی استفاده کند؟» شاه پاسخ داد: «با این وضعیت، بعضی‌ها از راه خشکی به دریای آزاد و اقیانوس هند دست پیدا می‌کنند و این می‌تواند بعدها باعث مرگ ما شود؛ بنابراین چیزهایی هست که ما اصلاً نمی‌توانیم قبول کنیم؛ اما این یک حرکت تهاجمی نخواهد بود؛ چون تلاش ما این است که وضعیت فعلی منطقه را حفظ کنیم». همچنین در خصوص جایگاه اقیانوس هند در استراتژی سیاست خارجی‌اش می‌گوید: «اقیانوس هند رؤیای من است: یک بازار مشترک کشورهای کنار اقیانوس هند، یا شاید بتوان آرزو کرد کشورهای مشترک‌المنافع اقیانوس هند... اما این شاید کمی دور و دراز باشد... ممکن است مدت‌ها طول بکشد، چون مردم این منطقه با هم اختلاف دارند: افکار مختلف، مذاهب مختلف، عقاید مختلف...» (لاینگ، ۱۳۷۱:

۲۸۹-۲۸۸). در واقع شاه به جای توجه به نارضایتی‌های داخلی، به دنبال تحقق رؤیاهای برنامه‌های بلندپروازانه‌اش بود.

پهلوی دوم از انعقاد عهدنامه دوستی و اتحاد بین هند و شوروی و پیروزی ارتش هند در جنگ ۱۹۷۱م. و تجزیه پاکستان به شدت وحشت زده شده بود؛ لذا به حمایت از پاکستان پرداخت و در اردیبهشت ۱۳۵۲ که ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر پاکستان به ایران آمد؛ گفت: «یک بار دیگر تکرار می‌کنم که ما همیشه در کنار شما هستیم. ما ناچاریم بگوییم که هر اتفاقی در کشور همسایه شرقی ما یعنی دولت پاکستان روی دهد، برای ما اهمیت حیاتی دارد و ما نمی‌توانیم تجزیه مجدد این کشور را تحمل کنیم؛ بنابراین کاملاً طبیعی است که چشمان خود را در مقابل هرگونه فعالیت تجزیه طلبی در کشورتان به هم نگذاریم» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۴۳۲). او در ادامه می‌افزاید: «ایران در کنار نزدیکی به دولت پاکستان، سیاست توسعه نفوذ و قدرت در اقیانوس هند را با جدیت دنبال نمود. بر این اساس، شاه اعلام نمود که تهران حضور هیچ‌کدام از قدرت‌های بزرگ را در اقیانوس هند جایز نمی‌داند و معتقد است مسئولیت حفظ ثبات و امنیت این اقیانوس باید بر عهده کشورهای حوزه اقیانوس هند باشد و ایده بی‌طرف ساختن و منطقه صلح شدن اقیانوس هند جامه عمل بپوشد» (اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۲: ۲). شاه همچنین با دفاع از گسترش حضور ایران در اقیانوس هند و دریای عمان چنین می‌گفت: «چرا از حضور خود در اقیانوس هند شرم داشته باشیم؟ ما به اندازه کافی حق داریم در اینجا باشیم و مسلماً بیش از همه کشورهای بیگانه» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۴: ۵-۱).

پهلوی دوم مصمم بود به هر قیمتی با برخورداری از حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا و بهره‌مندی از درآمدهای نفتی، ایران را به یک قدرت نظامی منطقه‌ای تبدیل کند. بدین خاطر حوزه منافع ایران «را فراتر از مرزهای جغرافیایی آسیای غربی و مرکزی و خلیج فارس گسترش می‌داد (ازغندی، ۱۳۸۷: ۵۵). از سوی دیگر ژاندارمی و گسترش فضای امنیتی ایران به فراسوی مرزهایش، دولتی نظامی را پدید آورده بود. نیکسون در دیدار شاه از آمریکا در باره اهمیت ایران اظهار داشت: «ایران در منطقه‌ای واقع شده که نسبت به جمیع مناطق جهان که صلح در آن تهدید می‌شود، جنبه مرکزیت اساسی دارد و به همین جهت حائز اهمیت ویژه‌ای است. آمریکا احتیاج به یک ایران دوست، مستقل و

بایات دارد که هم بتواند و هم بخواهد نقش مسئولانه و سازنده‌ای در منطقه به‌ویژه در منطقه خلیج فارس بازی کند. بدین خاطر تقویت توانایی ایران برای داشتن نقش مسئولانه در امور بین‌المللی به‌خصوص در خلیج فارس از وظایف آمریکاست» (ازغندی، ۱۳۸۷: ۳۳۷). لازم به ذکر است که اتخاذ چنین نقش بلندپروازانه‌ای در سیاست خارجی، سبب دوری سیاست خارجی ایران از واقع‌گرایی شد. همچنین تمجید رهبران و نظریه‌پردازان ایالات متحده در بلندپروازی‌های شاه در نقش‌آفرینی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر بود. نیکسون و کیسینجر هر دو، منافع ایران و آمریکا را هم‌مرز و قرین یکدیگر می‌دیدند. به گفته کیسینجر «در تمام مسائل بزرگ بین‌المللی، روند سیاسی آمریکا و روند سیاسی ایران به موازات هم می‌باشد» (بیل، ۱۳۷۱: ۲۷۹).

- نقش ملی متحد وفادار

ایران که با خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس مسئولیت امنیت این منطقه را به عهده گرفته بود، نقش دولت متحد وفادار آمریکا را ایفاء می‌کرد و در این راستا اقداماتی انجام داد. از جمله یاری‌رساندن در سرکوبی شورشیان ظفار، عدم شرکت در تحریم نفتی اعراب در سال‌های ۱۹۶۷م. و ۱۹۷۳م، تداوم روابط با اسرائیل، تأمین نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم در مدیترانه و تبدیل شدن به بهترین مشتری صنایع جنگی آمریکا (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۴: ۳۹۸). پهلوی دوم در توجیه ضرورت داشتن رابطه همه‌جانبه مخصوصاً در زمینه نظامی با آمریکا معتقد بود: ایران مهمترین منطقه استراتژیک خاورمیانه و آسیا را تشکیل می‌دهد و شاه کلید دنیاست؛ بنابراین آمریکایی‌ها مجبورند به دفاع از ما وارد عمل شوند و در همین زمینه می‌گوید: «ما از این امر استقبال می‌کنیم. در واقع ما عنصری از یک خانواده بودیم. به پیوندهای قومی و فرهنگی و ایدئولوژیک ما با دنیای غرب، استقلال اقتصادی هم افزوده شده بود و به نفع ما بود در تقویتش بکوشیم» (ازغندی، ۱۳۸۷: ۵۸). در واقع در ذهن شاه، امنیت ایران و آمریکا به‌گونه‌ای با هم گره خورده بود که آمریکا قطعاً از او حمایت خواهد کرد. شاه به وفاداری خود با سایر کشورها نیز تأکید می‌کند و از این رو می‌گوید: «امروزه بیش از هر وقت دیگری در تاریخ جهان این حقیقت مسلم شده است که همه افراد بشر اعضاء یک خانواده بزرگ انسانی هستند و از کلیه جهات وابسته به

یکدیگرند و بنابراین جز از راه حسن تفاهم و تشریک مساعی صمیمانه امکان زیستن ندارند (پیام به مناسبت آغاز هفته سازمان برادری جهانی در ایران - ۲۷ بهمن ۱۳۳۶). او بیان می‌دارد که خواهان گسترش روابط و اتحاد با سایر کشورهاست: «منظور ما از هر اتحادی تأمین منافع آشکار ما است. ما دوستی هر کشوری را می‌پذیریم و حاضریم از تجارب علمی و فنی آن کشور استفاده کنیم، به شرط آنکه چنین دوستی به منافع یا استقلال ما لطمه وارد نسازد. (پهلوی، ۱۳۴۰: ۱۱۶).

در تحلیل سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۵۰ ش. ضمن توجه به متغیرهای داخلی مؤثر بر سیاست‌گذاری خارجی، نباید از شرایط متحول بین‌المللی غفلت ورزید. اگرچه قدرت‌طلبی ایران در این دهه، از شخصیت اقتدارجویانه شاه در همان نظام بسته سیاسی و متکی بر درآمدهای نفتی دور از انتظار نبود، اما ناامنی محیط منطقه‌ای خلیج فارس، کاهش تعهدات بین‌المللی آمریکا و یافتن متحدی وفادار برای آمریکا، متغیرهای خارجی غیرقابل انکار در تحلیل سیاست خارجی دهه ۱۳۵۰ ش. ایران است (دانشور و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۰).

- نقش ملی دولت مستقل

از دیگر وجوه نقش ملی پهلوی دوم تأکید بر دولت مستقل است. با آغاز دهه ۱۳۴۰ ش. گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران از ناسیونالیسم مثبت به سیاست مستقل ملی تغییر یافت. معنای خاص این سیاست آن بود که از آن پس، سیاست خارجی ایران منحصر به غرب و ایالات متحده آمریکا نخواهد بود و دولت ایران تلاش می‌کند تا روابط خود را با دولت‌های دیگر از جمله بلوک شرق گسترش دهد و بر همین اساس، مناسبات ایران با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق تا حدودی گسترش یافت (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷: ۱۴۲). در واقع در این مقطع زمانی و به دنبال فضای ایجادشده در نظام بین‌الملل، ایران به دنبال گسترش روابط خود با کشورهای بلوک شرق نیز هست و می‌توان گفت که چرخش سیاست خارجی ایران در این مقطع به‌وضوح در روابط ایران با بلوک شرق خود را نشان داده است.

سمت‌گیری‌ها، نقش‌ها و اعمال سیاست خارجی پهلوی دوم

سمت‌گیری‌ها	نقش‌های ملی	هدف‌ها	اعمال
اتحاد و ایجاد ائتلاف	توسعه داخلی و دولت سرمشق	اجرای تحول در ساختار اقتصادی تبدیل ایران به یک کشور الگو در منطقه	انقلاب سفید- اصلاحات داخلی در حوزه آموزشی، بهداشتی و قضایی
	عامل ضد امپریالیست	مبارزه با امپریالیسم شوروی	عضویت در پیمان سنتو
	رهبر و حافظ منطقه	ایجاد ثبات و امنیت منطقه	سرکوبی شورش ظفار و لشکرکشی به آن کشور در حمایت از پادشاه غرب‌گرای عمان
	متحد وفادار	کسب هژمون منطقه‌ای و بین‌المللی	خرید تسلیحات و عقد قراردادهای نظامی و اقتصادی
	دولت مستقل ملی	پیشبرد حداکثر منافع ملی	ایجاد روابط با بلوک شرق و کشورهای اروپای شرقی

نتیجه

با پایان جنگ جهانی دوم، صحنه سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۲۰ش. در اختیار قدرت‌های بزرگ و رجال باتجربه‌ای چون قوام بود. با کودتای ۲۸ مرداد چرخش آشکار سیاست خارجی ایران به نفع شاه و بلوک غرب به رهبری آمریکا روی داد. این سیاست، تعامل کشور با بلوک غرب در جهت حفظ و تثبیت پایه‌های حکومت شاه و همچنین منافع کشور را تضمین می‌کرد. با آغاز دهه ۱۳۴۰ش. گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران از ناسیونالیسم مثبت به سیاست مستقل ملی تغییر یافت. بدین معنی که پهلوی دوم به دنبال برقراری روابط سیاسی-اقتصادی با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق بود. با به قدرت رسیدن نیکسون، نقش شاه به‌عنوان حافظ و رهبر منطقه بیش از پیش تثبیت شد. اتخاذ راهبرد اتحاد و ائتلاف شاه با بلوک غرب در پیشبرد سیاست خارجی کشور و پیگیری سیاست خارجی دست‌نشانده و وابسته، سبب شد تا یکی از مهمترین محورهای اعتراضی انقلابیون را مسأله دستیابی به استقلال سیاست خارجی تشکیل دهد.

منابع و مآخذ

- ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۷، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر قومس.
- الوندی، رهام، ۱۳۹۵، نیکسون-کیسینجر و شاه-روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد، ترجمه: غلامرضا علی بابایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه،
- ، ۱۳۹۱، *چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.
- بیل، جیمز، ۱۳۷۱، *شیر و عقاب روابط بدفرجام ایران و آمریکا*، ترجمه: فروزنده برلیان (جهانشاهی)، تهران: نشر فاخته.
- پارسونز، سر آنتونی، ۱۳۶۳، *غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران*، ترجمه: منوچهر راستین، چاپ دوم، تهران: انتشارات هفته.
- پهلوی، محمدرضا، [بی تا]، *مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات، [بی جا]، [بی نا]*.
- پهلوی، محمدرضا، ۱۳۴۵، *انقلاب سفید*، تهران: چاپخانه بانک ملی.
- ، ۱۳۴۰، *مأموریت برای وطنم*، چاپ دوم، [بی جا]: انتشارات پرک.
- ، ۱۳۵۵، *بسوی تمدن بزرگ*، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی با همکاری کتابخانه پهلوی.
- خلیلی، محسن و فاطمه صلواتی طرقی، ۱۳۸۹، «*پیوند حامی پیرو و سقوط نظام پهلوی؛ ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی*»، *علوم سیاسی*، سال ششم، شماره اول، صص ۱۰۸-۷۵.
- دانشور، فاطمه، سمانه شفیق‌زاده و محسن خلیلی، ۱۳۹۳، «*دکترین نیکسون و سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ بررسی مقایسه‌ای بر اساس مدل پیوستگی روزنا*»، *سیاست بین‌الملل*، سال دوم، شماره دوم، صص ۴۴-۶۹.
- شمیم، علی اصغر، ۱۳۴۶، *ایران در دوره سلطنت اعلیحضرت محمدرضا پهلوی*، تهران: چاپخانه ایرانیان.
- شوکران، ویلیام، ۱۳۸۱، *آخرین سفر شاه*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: چاپ دوازدهم، نشر پیکان.
- فونتن، آندره، ۱۳۶۲، *یک بستر و دو رؤیا تاریخ تنش‌زدایی*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو.

سیاست خارجی دست‌نشانده و فروپاشی رژیم پهلوی و اکاوی برداشت شاه از نقش ملی □ ۶۹

فوران، جان، ۱۳۹۲، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین، چاپ چهاردهم: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. عطایی، فرهاد و جهانشیر منصوری مقدم، ۱۳۸۷، «سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷»، دانش سیاسی، سال چهارم، شماره دوم، صص ۱۵۶-۱۲۹.

علم، اسدالله، ۱۳۷۷، یادداشت‌های امیر اسدالله علم، ویرایش: علینقی عالیخانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کتابسرا.

گازیورسکی، مارک. ج، ۱۳۷۱، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز. لاینگ، مارگارت، ۱۳۷۱، مصاحبه با شاه، ترجمه: اردشیر روشنگر، چاپ دوم، تهران: نشر البرز. متقی، ابراهیم، ۱۳۷۸، «جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ۱۳۳۲-۱۳۵۷» نامه مفید، شماره نوزدهم، صص ۲۰۶-۱۷۷.

ملک‌محمدی، حمیدرضا، ۱۳۷۵، ژاندارم و ژنرال نگاهی به روابط ایران و آمریکا در دوره پهلوی دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مشیرزاده، حمیرا و فاطمه طرقی صلواتی، ۱۳۹۴، «برداشت از نقش ملی و سیاست خارجی مصر در دوره انور سادات و حسنی مبارک»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۱۹۱-۱۶۳.

نیکسون، ریچارد، ۱۹۷۶، مجله فارن افایرز- آسیا پس از ویتنام.

واسیلیف، الکسی، ۱۳۵۸، مشعل‌های خلیج فارس، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران: [ابی‌جا]. هالستی، کی. جی، ۱۳۷۶، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۵، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، چاپ سوم، تهران: نشر البرز.

-----، ۱۳۸۵، ایران در تندباد سیاست خارجی، مجموعه مقالات، تهران:

نشر پیکان.

مصاحبه‌ها

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۸۴، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- از مصاحبه مطبوعاتی شاه با روزنامه‌نگاران ایران - ۳ تیر ۱۳۳۸.
از نطق شاه در کنگره ملی آرژانتین، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۴.
نطق شاه در نخستین جلسه برنامه عمرانی پنجم در تخت جمشید، ۱۵ آبان ۱۳۵۱.
از پیام شاه به مناسبت آغاز هفته سازمان برادری جهانی در ایران - ۲۷ بهمن ۱۳۳۶.
مصاحبه مطبوعاتی شاه با روزنامه‌نگاران ایران - ۳ اسفند ۱۳۳۷.
مصاحبه مطبوعاتی شاه با روزنامه‌نگاران ایران - ۶ دی ۱۳۳۸.

نشریات

- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۹/۴.
اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۲.
روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۴.
مجله ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴/۷/۷